

تمدن‌سازی

نظریه‌پردازی

و گفت‌وگو

۱. دیدگاه‌های پوزیتیویستی نقش محوری در تکوین نظریه‌های علمی را به مشاهدات حسی و آزمون‌های تجربی می‌دهند. صورت خام این گونه دیدگاه‌ها با اتکا به روش‌های استقرایی، نظریه را حاصل مجموعه قوانینی می‌داند که از طریق احساس‌های مکرر حاصل می‌شوند. بیان‌های دقیق‌تر با آن که به نقش فعال ذهن در تکوین نظریه‌های علمی توجه کردند، خصلت علمی نظریه را در بعد آزمون‌پذیر آن قرار دادند، تا از این طریق امکان اثبات یا ابطال تجربی آن باقی بماند. دیدگاه‌های فوق در گرو این فرض باطل هستند که مشاهده خالی از نظریه ممکن است و حال آن که هیچ مشاهده‌ای فارغ از گزاره‌های غیرتجربی به افق آگاهی و دانش بشری وارد نمی‌شود. بنابراین، نظریه نه تنها در مرحله تکوین زیر مجموعه داده‌های حسی نیست، بلکه حس ناب نیز عاری از نظریه نمی‌باشد.

حضور گزاره‌های غیرتجربی در متن نظریات علمی، ارتباط نظریات را با فضاها و معرفتی دیگر آشکار می‌کند. لایه‌های معرفتی‌ای که بنیادها و زیرساخت‌های دانش تجربی و آزمون‌پذیر را شکل می‌دهند سطوحی از آگاهی بشری‌اند که در هویت اجتماعی و تاریخی انسان‌ها نیز دخیل هستند؛ به همین دلیل دانش علمی، بیگانه با دیگر ابعاد معرفتی فرهنگی و تمدنی جامعه بشری نیست. هر جامعه بر اساس لایه‌های عمیق معرفتی خود که ابعاد هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن را شکل می‌دهد، اولاً، مسائل و مصایب و نیازهای خود را در مواجهه با واقعیت‌های محیطی خود

تعیین می‌کند و می‌شناسد؛ ثانیاً، با استفاده از همان مبادی در جهت حل مسائل و تأمین نیازهای خود می‌کوشد و از رهگذر این کوشش، نظریه‌های علمی شکل می‌گیرند.

۲. تاریخ معاصر کشور ما گرفتار گسل و پارگی بین لایه‌های مختلف معرفتی خود است و این گسل که در حاشیه تحولات اجتماعی دیگر رخ داده، موجب شده است تا جامعه نه بتواند به مسائل محیطی خود نظر افکند و نه پاسخ مناسبی برای حل آن مسائل پیدا کند. مواجهه بیرونی ما با جامعه غرب موجب شد تا نخبگان سیاسی و مدیران فرهنگی جامعه، غرب را در دو رویه تکنولوژی و استعمار ببینند؛ آنان استعمار را شاخص بعد سیاسی غرب و تکنولوژی را متن علم و آگاهی بشری پنداشتند. دیدگاه فوق که ریشه در القابات قرن نوزدهمی دنیای غرب دارد، فن آوری و تکنولوژی را دانشی می‌داند که در فرآیند نظریه‌پردازی‌های صرفاً علمی بشر پدید می‌آید؛ بر مبنای همین دیدگاه بود که مدیران فرهنگی ما سازمان‌های رسمی علم را با زاویه‌ای که از دارالفنون آغاز شد در خدمت دانشی قرار دادند که از متن فرهنگ و تمدن غرب روییده بود و در این میان، غفلت از ابعاد فرهنگی علم مدرن سبب انتقال لایه‌های عمیق‌تر فرهنگ و تمدن غرب در زیر پوشش دانش‌های کاربردی گردید. این گونه انتقال که در حالت تنویم و به صورت ناخودآگاه انجام می‌شد، جایی برای گفت‌وشنود علمی و گزینش و انتخاب باقی نمی‌گذارد.

۳. گفت‌وگو و داد و ستد فرهنگی در ذات خود، نه تنها مذموم و بدنیست که پدیده‌ای میمون و مبارک است؛ اما مشکل در جایی پدید می‌آید که انتقال، ناخودآگاه و در حاشیه عواملی انجام شود که زمینه معرفت و گزینش آگاهانه در آن وجود نداشته باشد. حرکت سالم در این عرصه نیازمند آن بود که دانش‌های غربی با معرفی بنیان‌های نظری خویش وارد شوند تا به هنگام ورود با لایه‌های هم‌افق خود به صورت دانشی شناسنامه‌دار، طرف گفت‌وگو باشند و حال آن که راه طی شده خلاف آن است. دانش مهمان با پوشش گرفتن از جاذبه‌های سیاسی و نظامی دنیای غرب و با تأثیر پذیری از دیدگاه‌های پوزیتیویستی فارغ از علقه‌های فرهنگی به عنوان حقیقتی عام و جهان‌شمول بر محیط‌های آموزشی وارد شد و با ورود هر بخش از دانش غربی، بخشی از دانش بومی بدون آن که فرصت گفت و شنود با دانش مهمان را پیدا کند از مدار تعلیم و تعلم خارج گردید و به سرعت راه زوال را پیمودند. زوال سریع «گیاه درمانی» با سنت تاریخی عظیم خود و انقطاع آموزه‌های معماری سنتی در دوره‌ای کوتاه، نمونه‌ای عبرت‌انگیز از واقعه مزبور است.

۴. با غفلت از عرصه‌های آموزش؛ اولاً، جامعه گرفتار تنش‌های تمدنی و فرهنگی می‌شود؛ ثانیاً،

دانشمندان از نظریه‌پردازی در عرصه‌های علمی باز می‌مانند؛ ثالثاً، امکان گفت و شنوهای علمی در سطوح مختلف از بین می‌رود.

فرهنگ و تمدنی که بنیادهای معرفتی خود را - که در احساسات و عواطف و رفتارهای فردی و اجتماعی دخیل است - به سازمان‌های علمی جامعه وارد نسازد و از گسترش و توسعه در سازه‌های علمی جامعه ناتوان باشد یا ضعیف عمل نماید و یا آن که مرجعیت علمی سازمان‌های رسمی دانش را به کانون‌های بیرونی فرهنگ خود منتقل کند، گرفتار تنش‌ها و مشکلات ساختاری خواهد بود. نظریه‌پردازی تنها از کسانی ساخته است که در عرصه‌های علمی هم به بنیادهای نظریه‌هایی که مطرح می‌شود آشنا باشد و هم توان داوری درباره آن بنیادها را داشته باشد. نظریه‌پردازی در جایی مجال می‌یابد که تأملات دانشمندان از محدوده اختلافات روبنایی به سوی تفاوت‌های مبنایی جلب شود.

گفت و گوهای عمیق فکری در صورتی رخ می‌دهد که افراد هم مبنایی فرهنگی را که در آن زندگی می‌کنند، بشناسند و هم از تبار نامه کلام مخاطب آگاه باشند. اگر شرایط فوق برای گفت و گو فراهم نباشد، مواجهه از افق اندیشه به صحنه تعاملات و روابط عاطفی و احساسی اشخاص و یا اصطکاکات صرفاً سیاسی تنزل پیدا می‌کند.

۵. قرن بیستم شاهد حرکت‌های استقلال طلبانه و انقلابی فراوانی در کشورهای جهان سوم بود. جهت‌گیری سلبی این انقلابات متوجه استعمار و جهت‌گیری ایجابی آنها، ناظر به مظاهر تمدنی غرب بود؛ یعنی اندیشه‌گران و نظریه‌پردازان انقلابی، غرب را در دو رویه استعمار و تکنولوژی خلاصه کردند. آنها از این حقیقت غافل ماندند که استعمار زایدی از تمدن غرب و تکنولوژی ظاهر آن است. و باطن و حقیقت غرب گرچه در ظواهر و لوازم خارجی آن حضور دارد و لکن در لایه‌های عمیق‌تر معرفتی قابل وصول و دسترسی می‌باشد.

انقلاب ایران در پایان قرن، شبیه دیگر انقلاب‌های کشورهای جهان سوم در طی قرن نبود تا سمت و سوی آن به جهات ضد استعماری محدود شود، یا رسیدن به فناوری فرهنگ و تمدن غرب را نهایت آمال خود قرار دهد. انقلاب ایران بخشی از اعتراضات دنیای اسلام را در برابر هجوم‌های دوپست ساله فرهنگ و تمدن غرب اظهار می‌کرد. این انقلاب، امت اسلامی را در آستانه خیزش و رستاخیزی جهانی قرار داد. و قطب‌های سیاسی قرن بیستم را که در درون فرهنگ و تمدنی واحد سازمان می‌یافت، به سوی کانون‌های تمدنی تغییر داد. امت اسلامی در جغرافیای سیاسی جدیدی

در حال رقم زدن هویت تاریخی - اجتماعی خود است، و به همین دلیل بیش از گذشته نیازمند به شناخت بنیادهای فرهنگی ولایه‌های عمیق تمدنی خویش است، زیرا با بهره‌وری از این بنیادهاست که می‌تواند به شناخت مسائل واقعی خود نایل شود و نظریه‌های علمی متناسب با آن را تولید کند. رجوع اندیشمندان مسلمان به بسترهای فرهنگی خود و ارائه نظریه‌های متناسب با آن تنها نیاز جامعه اسلامی نیست، بلکه احتیاج دنیای غرب نیز هست، زیرا غرب در مواجهه با قطب تمدنی مقابل خود نیازمند حضور افرادی است که زبان گویای امت خود باشند. حضور این افراد به متفکران و اندیشمندان غربی کمک می‌کند تا در صحنه فرهنگی با شناخت طرف مقابل توان اتخاذ تصمیم‌های بخردانه را پیدا کنند.

ولله الحمد

مدیر مسؤول